

ترجمه کتاب چین بفارسی

در ایام اقامت عباس میرزا بسمت ولایت عهد در آذربایجان (۱۲۱۳-۱۲۴۹) بعلمت بروز رقابت سیاسی شدید بین روسیه و انگلیس از طرفی و فرانسه و انگلیس از طرفی دیگر نه تنها تبریز مرکز سیاست ایران بود بلکه بعلمت رفت و آمد سفرا و مأمورین و تجار فرنگی بآذربایجان و نزدیکی آن قطعه بارویا تبریز مرکز عمده نهضت علمی و صنعتی گردید و نخستین آثاری که از تمدن جدید اروپائی (غیر از آنچه سابقاً بتوسط مردم پرتغال و هلند و فرانسه و انگلیس باصفهان و شیراز و سواحل خلیج فارس آمده بود) بایران داخل شد از قبیل کارخانجات اسلحه سازی و پارچه بافی و مطبعه و باروت ریزی و شیشه گری همه از همین طریق سرحدات آذربایجان بود و ابتدا در تبریز و خوی و قراجه داغ مراکز برای این قبیل مؤسسات ایجاد گردید. عباس میرزا و وزیرکاردان او میرزا بزرگ قائم مقام اول و محصلین و استادانی که بشوق ولیعهد و وزیر او بانگلستان و روسیه رفته و بایران برگشته بودند نیز در توسعه دامنه این نهضت کوشیدند و بعضی از ارامنه و تجار و مبلغین خارجی مقیم آذربایجان هم در این راه بایشان کمکهای شایان کردند.

در عهد ولایت عهد عباس میرزا و وزارت قائم مقام اول و قائم مقام ثانی از جمله کارهای مفیدی که انجام یافت ترجمه يك عده بالنسبه زیاد کتاب از زبانهای خارجی بفارسی بود. اگرچه بعلمت احتیاجی که سپاه آذربایجان و دستگاه لشکری و تدافعی ولیعهد بکتاب فنی و نظامی داشتند در این ترجمه ها غلبه کلی با کتابهای نظامی و علمی است لیکن برای آنکه اولیای امور آنوقت از اوضاع دنیا نیز بیخبر نمانند يك عده هم کتابهای تاریخی و جغرافیائی و سفرنامه بفارسی ترجمه یا تألیف شده و مترجمین باین وسیله شمه ای از احوال ممالک آنوقت دنیا و طرز حکومت و اوضاع جغرافیائی کشورهای اروپا و امریکا را باطلاع

اولیای امور ایران و مردم آن رسانده‌اند از این قبیل است آنچه عبداللطیف شوشتری در تحفة العالم بتاریخ ۱۲۱۶ قمری و آقا احمد کرمانشاهانی پسر مرحوم آقا محمدعلی صاحب مقام در کتاب مرآت الاحوال جهان نما که در ۱۲۲۴ تألیف یافته و میرزا محمد صالح شیرازی در سفرنامه فرنگستان خود (از ۱۲۳۰ تا ۱۲۳۵ هجری قمری) در باب ممالک جدیدة دنیا و احوال سلاطین و مردم آن اقالیم آورده‌اند.

غالب این قبیل کتب که یا ایرانیان با فضل و سفر کرده اوایل عهد قاجاریه در خصوص تاریخ و جغرافیای کشورهای خارجی تألیف نموده یا از زبانهای بیگانه بفارسی برگردانده‌اند اگر از میان نرفته باشد بصورت نسخه خطی مانده و کمتر کسی از آنها و از احوال مؤلفین یا مترجمین آنها اطلاعی دارد در صورتیکه دانستن این موضوع و مطالعه آن کتب برای روشن کردن تاریخ نهضت جدید در ایران و اطلاع از سابقه تمدن معاصر در این کشور لازم و قابل استفاده و تمتع است.

یکی از این گونه کتابها که در این شماره میخواهیم آنرا معرفی کنیم نسخه ایست بنام «کتاب چین» که آنرا در سال ۱۲۶۲ در تبریز بدستور بهمن میرزا پسر عباس میرزا که والی آذربایجان بود از انگلیسی بفارسی ترجمه کرده‌اند.

این کتاب شرح سفارتی است که دولت انگلیس از ژوئیه ۱۸۱۵ تا نوامبر ۱۸۱۶ (شعبان ۱۲۳۰ - محرم ۱۲۳۲) برای عقد قرارداد تجارتنی بهتری با خاقان چین باین مملکت مأمور نمود و تفصیل آن سفارت را یکی از اعضای آن هیئت بانگلیسی نوشته و پس از مراجعت بطبع رسانده است و همین کتاب است که آنرا سی سال بعد از انتشار

۱- بهمن میرزا در سال ۱۲۷۵ پس از فوت قهرمان میرزا برادر خود که والی آذربایجان بود از طرف محمد شاه باین سمت بتبریز فرستاده شد و او که مردی فضل پرور و کتاب دوست و هنرپرست بود تا سال ۱۲۶۳ آذربایجان را بنام محمد شاه برادر خود اداره میکرد اما در این اوان بعلت سوء سیاست حاجی میرزا آقاسی صدراعظم با اللهیارخان آصف الدوله و پسر او محمد حسنخان سالارکه خراسان را در دست داشتند برضد حاجی میرزا آقاسی مجرمانه متحد شد. حاجی چون از این مواضع اطلاع یافت سرداری را بدستگیری بهمن میرزا روانه آذربایجان ساخت و بهمن میرزا مخفیانه خود را بطهران رساند و از محمد شاه امان گرفت اما چون حاجی در قصد او بود بالأخره سفارت روسیه بناه برد و بعدها بتفازیه رفت و در آنجا در حدود ۱۳۰۰ قمری فوت کرد.

فرمان بهمن میرزا بفارسی ترجمه نموده‌اند.

خلاصه این کتاب آنکه چون مأمورین چینی با تجار انگلیسی بخوبی معامله میکردند و بهمین علت تجارت بین تجار انگلیسی در هند و بنادر چین صورتی خوش نداشت دولت انگلیس بنا برشکایت این تجار تصمیم گرفت که هیئتی را بریاست ویلیام بیت امهرست ۱ با قریب هفتاد و پنج نفر همراه روانه چین نماید. این هیئت در شعبان ۱۲۳۰ قمری قدم بچین گذاشتند و در محرم ۱۲۳۲ بدون آنکه بملاقات خاقان نایل آیند وبدون حصول نتیجه بگند برگشتند و علت عدم توفیق ایشان در این مأموریت نیز بظاهر آن بود که امهرست نخواست که برسم مردم چین در رسیدن بخدمت خاقان مراسم سجده حضور بعمل آورد ۲ و چون اهل چین هم درغیر این صورت رسیدن حضور خاقان را توهینی را نسبت باو میدانستند این استنکاف سفیر انگلیس را بهانه کرده او را از همان راه که آمده بود از پشت دروازه‌های پکنیک برگرداندند.

کتاب مذکور شرح این سفارت میباشد است و مؤلف آن شخصی است بنام الیس ۳ که در این هیئت مأمورین سمت منشی دوم داشته. نگارنده ندانستم که آیا این الیس همان هنری الیس ۴ است که در ۲۳ ربیع الثانی ۱۲۲۹ (قریب يك سال و سه ماه قبل از این سفارت چین) بسمت کاردار انگلیس بایران آمده و در دوازدهم ذی الحجه آن سال بهمراهی جیمز موریه مؤلف کتاب حاجی بابا معاهده بسیار شومی با ایران بسته و بار دیگر در دوم محرم ۱۲۵۱ بعنوان سفیر فوق العاده برای تبریک جلوس محمدشاه تخت سلطنت بطهران رسیده است با الیس دیگری.

کسی که کتاب را با مر بهمن میرزا بفارسی برگردانده يك نفر انگلیسی است بنام ادورد برجیس ۵ و شخص دیگری بنام میرزا صادق در این کار باو کمک کرده و آنرا انشاء

William Pitt Amhearst-۱ (متولد در ۱۷۷۳ و متوفی در ۱۸۵۷) که بعدها یعنی

در ۱۸۲۳ حکمران کل هندوستان شد و قسمتی از برمه را فتح نمود.

۲- این رسم که چینی آنرا کو - تو Kow - Tow میگویند آن بود که هرکس که بحضور

خاقان میرفت بایستی سه بار روی زمین زانو بگذارد و نه بار سجده کند.

Ellis - ۳ Sir Henry Ellis - ۴ Edward Burgess - ۵

نمود و چون میرزا صادق مذکور منشی و خوشنویس بوده يك نسخه از آنرا هم در سال ۱۲۶۲ بخطی زیبا نوشته و بمحمد شاه تقدیم کرده است. نسخه‌ای که در دست نگارنده است و بدوست عزیزم آقای مهندس عباس مزدا تعلق دارد ظاهراً همان نسخه تقدیم شده بمحمد شاه است.

متأسفانه از احوال میرزا صادق هیچگونه اطلاعی بدست نیامد لیکن مجمل احوال ادورد برجیس دودست است و آنچه‌را نگارنده در این خصوص میداند ذیلاً بنظر خوانندگان محترم میرساند.

از مکتوبی که در تاریخ ۱۳۳۰ قمری هوتوم شیندلر ۱ با آقای تقی‌زاده درباب مطابع و روزنامه‌های اولی ایران نوشته و عین مکتوب او در روزنامه کاوه (شماره ششم از سال دوم دوره جدید) مندرج است اطلاعاتی چند راجع بادورد برجیس بدست می‌آید قسمتی از آن نوشته اینست: «ادوارد برجیس از آن استادان و صنعتگران متعددی بود که عباس میرزا نایب‌السلطنه از فرنگستان و خصوصاً انگلستان خواسته و مستخدم ساخت و در حدود ۱۲۴۰ و یحتمل قدری قبل از آن بتبریز آمد و ظاهراً درکار مطبعه تبریز بود و بعد از فوت عباس میرزا (سنه ۱۲۴۹) مطبع طیبوگرافی تبریز موقوف شد و برجیس صاحب که در این بین باشاره عباس میرزا مشغول تجارت هم شده بود چندی بعد از فوت فتحعلیشاه (۱۲۵۰) بدارالخلافه طهران آمده دکانی و انباری باز کرده اسباب و اجناس فرنگی مخصوصاً انگلیسی میفروخت و جهت پیشرفت تجارت خودگاهی میان طهران و تبریز سفر میکرد.

از بعضی یادداشتهام معلوم میگردد که دراویل سلطنت ناصرالدین شاه تقریباً درسال ۱۲۶۶ برجیس صاحب را مترجم خطاب میکردند و کمی بعد در اداره روزنامه باتفاق میرزا ابوالحسن غفاری و غیره مشغول شد، برجیس صاحب چند سال دیگر فوت شد. ادورد برجیس صاحب چنانکه هوتوم شیندلر با آقای تقی‌زاده نوشته پس از فوت عباس میرزا و فتحعلیشاه تجارت اشتغال داشته و در تمام دوره سلطنت محمد شاه

(۱۲۵۰-۱۲۶۴) شغل شاغل او در طهران و تبریز همین کار بود. در موقعیکه سر هنری الیس سابق‌الذکر با هیئتی از نمایندگان انگلیسی برای عرض تبریک رسمی بتخت نشستن محمدمشاه بایران آمدند در رمضان ۱۲۵۱ بتبریز رسیدند برجیس در تبریز بتجارت سرگرم بود و در جزوکسانی که باستقبال مستر الیس رفتند او نیز بخدمت وزیر مختار فوق‌العاده انگلیس رسید.

در شعبان ۱۲۵۱ محمدمشاه بیهانه ترویج کالاهاى داخلی امر داد که درباریان و اعضای خاندان سلطنتی هیچیک از مال‌التجاره‌های برجیس را نخرند در صورتیکه برجیس در موقع داخل کردن این کالاها حقوق گمرکی همه را منظمأ پرداخته بود. محمد شاه گفت که هر کس این کالاها را که او ممنوع کرده بود بخرد ... ق است. البته این پیش‌آمد برای کسی که از بستگان سابق عباس میرزا محسوب میشد و تشویق او در خط تجارت افتاده بود ناگوار و تحمل آن دشوار می‌نمود.

عشق و علاقه مردم بخريد اجناس انگلیسی بقدری زیاد بود که با وجود منع شاه سه تن از شاهزادگان شبانه بانبار برجیس آمدند و از او مقداری اشیاء خریدند. برجیس را بالأخره بحضور شاه بردند و او پیشکشی لایقی تقدیم کرد و بدستور مستر الیس در باب معامله‌ای که با او شده بود هیچگونه شکایتی ننمود. شاه از پیشکشی برجیس بسیار مسرور شد و وعده داد که با او از پدرش عباس میرزا بیشتر محبت کند سپس بیعضی از نوکران و درباریان دستور داد که از برجیس همان کالاهاى را که خود او چندی قبل خریدن آنها را منع کرده بود بخرند.^۲

بارون کرف سیاح و نقاش روسی نیز که در اوایل جلوس محمد شاه بایران آمده از همین ادورد برجیس گفتگو میکند و میگوید که او با وارد کردن مقداری متاع از انگلیس در همان تاریخ در تبریز بتجارت مشغول بود.^۳

Stuart, Journey etc P. 138 - ۱

Stuart, Journey etc 225-226. ۲

۳ - یادبود بارون Korff ترجمه آقای عبدالحسین هزیر در روزنامه طوفان طهران (۱۳۰۶)

در اوایل عهد ناصرالدین شاه که وزارت امور خارجه ایران را هم مرحوم میرزا تقیخان امیرکبیر خود اداره میکرد برجیس که با احتمال قوی در تبریز با امیر آشنا شده بود بتوسط مشارالیه بسمت مترجمی در آن وزارتخانه داخل شد و عنوان «مترجم دیوان» را پیدا کرد و پیش از تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه برای اطلاع دیوان یعنی دولت و شاه قسمتهای مفید بعضی از جرایدهای فرانکی بخصوص روزنامه‌های انگلیسی را ترجمه میکرد و بهمین سمت باقی بود تا امیر در تاریخ ربیع الثانی ۱۲۶۷ روزنامه وقایع اتفاقیه را در طهران تأسیس نمود و برجیس را در جزء کارکنان آن روزنامه داخل کرد.

خانم سرهنک شیل^۱ سفیر انگلیس در طهران در کتاب مشاهدات خود در ایران

در ضمن بحث از همین روزنامه در باب برجیس چنین مینویسد:

«شخص انگلیسی که مباشر و مترجم روزنامه است مزد مخصوصی برای این وظیفه خود دریافت نمیدارد و او علاوه بر این روزنامه که برای عامه است مأمور تهیه روزنامه دیگری است که باید فقط بنظر شاه و صدراعظم برسد. این روزنامه ثانوی متضمن کلیه مسائل سیاسی راجع باروپاست که اطلاع بر آنها بنظر ایشان برای عامه ایرانیان مصلحت نیست، گذشته از این مطالب در این روزنامه اخیر اخبار مضحك و نوادر و وقایعی که ممکنست ما به مسرت خاطر شاه باشد گنجانده میشود.»

ادورد برجیس چنانکه هونوم شیندلر در مکتوب خود نوشته و ما نیز بآن اشاره کردیم همواره در اداره روزنامه وقایع اتفاقیه بسمت مترجمی باقی بود و بعد از عزل و قتل امیرکبیر نیز این سمت را داشت و در حقیقت مدیر مسؤل و مباشر آن محسوب میشد.

در منتظم ناصری (ج ۳ ص ۲۳۰) در ضمن وقایع سال ۱۲۷۰ چنین آمده:

«برجیس صاحب مباشر روزنامه و مترجم دیوان و میرزا عبدالله روزنامه نویس بخلعت همایون سر افراز گردیدند». غیر از این جمله که ذکر کردیم از ادورد برجیس انگلیسی که ابتدا از استادان چاپخانه حروفی تبریز و بعدها از تجار سپس مترجم و مباشر اولین

روزنامه چایی در طهران بود و مترجم اصلی «کتاب چین» موضوع بحث ما در این مقاله است خبری دیگر نداریم جز اینکه میدانیم که او در فاصله بین سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۷۷ در تبریز فوت کرده چه ایست و يك که در ۱۲۷۷ بتمبر رسیده در این سال قبر او را در تبریز زیارت کرده است.

پس از ذکر اطلاعاتی که در باب ادورد برجیس مترجم اصلی «کتاب چین» در دسترس ما بود اینک میپردازیم بنقل چند فقره از ترجمه فارسی این کتاب که بتوسط میرزا صادق مذکور بانشاء در آمده و از مطالعه همانها خوانندگان گرامی در می یابند که این انشاء تاچه حد مطابق قواعد فارسی و تاچه پایه دور از تعبیرات خارجی است. اینک چند فقره از آن ترجمه:

«نوزدهم رمضان ۱۲۳۰، امروز پنج ساعت از صبح گذشته ایلچی و صاحب منصبان حسب الوعهه که بمیندرینان ۲ داده بودند ایوان در خانه رفتند، کشپکچیان و موزکانچیان پیش ایلچی باتفاق صاحب منصبان رفتند و داخل ایوانی شدند و در ایوان دیگر میزی بود که پرده زردی بروی آن کشیده بودند. مندرینان ۲ بسیار در آن ایوان که بودیم حضور داشتند که همه رخت نظامی خودشان را پوشیده بودند، اکثرشان ارباب قلم بودند نه شمشیربند، بامابرسم عظمت و تشخص گفتگو میکردند، اول (کوانک) گفت که این مهمانی حسب الامر خاقان است و غیاب و حضور خاقان تفاوت ندارد هر کس که باینجا وارد شد باید چنان رفتار کند که در حضور خاقان مینماید و چنانکه ما خود مراسم ادب را بی حضور خاقان بجای آوریم، واردین هم باید مطابق رفتار ما عمل نمایند و باید نزد آن پرده زرد که در آن ایوانست نه بار سجده کرد. ایلچی گفت رفتاری که در حضور پادشاه انگلیس نموده ایم البته در خدمت خاقان چین هم خواهیم کرد، گفتند که ایلچی باید مشق سجود بنماید، ایلچی قبول نکرد و گفت يك بار روی يك زانو اکرام کردن که شیوه ماست میکنم، ایشان گفتند که آنرا ایلچی باید در پیش

چشم ما در اینجا بکنند، ایلچی گفت که آن طور اکرام را بجز حضور پادشاه نمیتوان کرد، از سر جارج ستانتین (نایب اول هیئت نمایندگی) که سابقاً بچین آمده بود کیفیت مراتب را تحقیق کردند. چون سر جارج ستانتین میدانست که دروغ میگویند نخواست که خود با آنها مقاوم و مقابل شود و مدعی گری را بکردن خود بیندازد از آنجهت هیچ جواب بسؤالشان نداد و گفت گذارش سفارت ایلچی سابق را خود ایلچی البته بهتر از من میداند. . . . راست است که من نزد ایلچی سابق بچین آمدم اما بجهت دوازده ساله بودم و شوم و حرف طفلان اعتبار چندان ندارد، مندرینان گفتند که ما خود میدانیم که تکلیف ایلچی همین است که طوری رفتار کند که باعث رضای خاقان بوده باشد اما کسانی که بولایت چین آمده اند در جاه های مناسب سجده کرده شرایط اکرام را ملاحظه نموده اند، نمیشود که ما بآن پرده زرد سجده نمائیم و فرنگیها خلاف آن کرده بایستند در این صورت احتمال دارد که اگر ایلچی در این خصوص ایستادگی سخت نماید خاقان اعتنا بشان او نکند و هیچ نگذارده بحضور بیاید. ایلچی گفت که ما این مهمانی را نمیخواستیم، اگر بیای تخت بیکین برسیم این گذارش را من البدایه الی الزهایه بخاقان عرض میکنیم، عدم شرفیابی حضور اگر چه موجب هموم است لیکن چون فرمایش پادشاه خود را بعمل آورده ایم که حسب الحکم باید پیش خاقان سجده نکنیم متحمل این همه آلام میشویم اما از اینکه در بارگاه پادشاه انگلیس در هنگام غیابشان خوانین اهل مشورتخانه يك بار سر فرود میکنند ما نیز بآن پرده زرد سر فرود میکنیم، مندرینان نه بار سجده می نمایند ما هم نه بار سر فرود میکنیم. این مقالات و مناظرات در ایوان دیگر بود، وقتی که داخل ایوان شدیم بهمان پرده زرد که باعث فساد و قیل و قال ما بود و چراغی هم بالای آن میز گذاشته بودند مندرینان نه بار سجده و ما هم نه بار سر فرود کردیم و نشستیم و این عمارت مخصوص خاقان بود اگر چه چندان جلال نداشت باز خالی از صفا نبود، چهار طرف ستون داشت و بامش بترکیب کمان و نزدیک بلب رودخانه واقع بود.

در یکی دو صفحه بعد گذارش سفارت را مستر ایلس چنین مینویسد:

تاریخچه

« بیستم رمضان المبارک ، هنگام طلوع صبح از (تین سنیق) بیرون آمدیم وقت عصر که لشکر انداختیم (سوتاچن) و (کوانک تاجن) که روزیش آمده بودند مجدداً دیدن ایلچی آمدند و بقرار سابق طرح صحبت قواعد حضور رفق را در انداختند و گفتند که هرگاه ایلچی سجده نکنند گمان این است که بحضور خاقان نخواهد رفت از اینکه چند سال پیش از این ایلچی از ولایت روسیه آمده و بسرحد رسیده بود باو نیز تکلیف سجده نمودند قبول نکرد و خاقان از سرحد امر مراجعت داد و باعث برکشتن آن ایلچی این بود ، سوادنامه ولیعهد پادشاه انگلیس را که بمندربنان داده بودیم آورده رد کردند که ما نمیتوانیم آنرا بخوانیم از اینکه بخطاب برادری مخاطب کرده و برادرم نگاشته است اگر شما میتوانید بخوانید فبا و الا آنرا محو کنید و لقبی دیگر در جای آن نویسید و بهمانطور بگذارید .

« بیست و یکم رمضان ، امروز بمنزل (سنق سنیق) رسیدیم مندربنان فرمائی در آوردند که خاقان چین بخط خود بمرکب سرخ نوشته بود که موزکانچیان ایلچی مآنون نیستند بیای تخت بنایند باید برگردند و در کشتی خودشان انتظار ایلچی را بکشند ، ایلچی از این حکم بسیار متعجب شد و گفت که موزکانچیان ایلچی سابق بیای تخت آمده بودند موزکانچیان ما از روزی که وارد خاک چین شده اند بجز خوش سلوکی رفتار خلافی نکرده اند ، کوانک تاجن گفت که من از غایت محبت و فرط هودت ممانعت نکرده ام که ایلچی هفتاد و پنج نفر را نیاورد و الا خاقان بمن نوشته اند که زیاده از پنجاه نفر نزد ایلچی بیای تخت نیاید و احتمال هست که اگر ایلچی در باب قواعد حضور ایستادگی نکند خاقان در باب بیست و پنج نفر زیادی فرمایشی ننماید و الا آنها سهل است که خودم نیز از خود ترسانم که خاقان مرا مقصر داند . ایلچی گفت که اگر بعد از شرفیابی حضور کیفیت موزکانچیان را بخاقان عرض بکنیم گمان کلی دارد که خاقان در این خصوص رنجیده خاطر نشوند . بعد از این گفتگوها مندربنان برخاستند و رفتند و وقت عصر باز برگشتند گفتند که شب از پای تخت بما حکم آمده که ما مقصر شده ایم که چرا گذشتیم ایلچی بآن پرده زرد سجده نکرده از (تین سنیق) بگذرد حالا ایلچی باید جواب صریح و مختصر بگوید که در حضور خاقان سجده خواهد کرد یا نه ، هرگاه سجده

نکنند سوقاتی که آورده است بر گرداند و بحضور هم باید نرود، ایلچی گفت امیدوارم آن رفتاری که من در حضور خواهم کرد چندان منافاتی با سجود نداشته باشد، چون حکم صریح از پادشاه خود دارم که سجده نکنم از آنجهت سجده نخواهم کرد، کوانک گفت چنانچه ایلچی لابد است که اطاعت حکم پادشاه خود را نماید همچنین ما نمیتوانیم خلاف امر پادشاه خویش را کنیم و از این میتوان فهمید که عزت پادشاه انگریز بجه مرتبه در خدمت خاقان منظور است که در نوشتجات لقب (وانک ته) را قرارداده که بمعنی امپراطوری و شهنشاهی است در این لقب او را از خود جدا نکرده است، ایلچی گفت فکری و تکلیفی دارم این است که چون حکم سخت و صریح از پادشاه خویش دارم که سجده نکنم پس يك نفر از مندرینان که منصبش مقابل منصب من باشد بشکل و صورت ولیعهد پادشاه ما نه بار سجده بکنند بعد من فرمایش خاقان را اطاعت نمایم و الا نمیتوانم که خلاف نمایم. مندرینان بهیچوجه این تکلیف را قبول نکردند و گفتند که چه معنی و مناسبت دارد که ما بصورت بی جسم سجده نمائیم گفتیم که این تکلیف ما زیاده از تکلیف شما نیست که در (تین سنق) گفتید بآن پرده زرد سجده نمائیم و حال آنکه نه مصور بود و نه مجسم، هر چه بمندرینان گفتیم که این مناسبت بآن پرده دارد جالی نشدند، آخراً هر ایلچی گفت که تکلیفی دیگر بکنم اگر من در حضور سجده نمایم سزاوار پادشاه نخواهد بود که ایلچی او بدیگری سجده کند پس خاقان فرمانی بدهد و در ولایت چین مضمون آن فرمان را منتشر نماید که هر وقت ایلچی از چین بیای تخت ما بیاید مثل ما در حضور پادشاه انگلیس سجده نماید، هر گاه این فرمان را بدهد سجده مینمائیم و الا فلا، مندرینان جواب دادند که این هم همان محال و ممتنع است، آخر ایلچی گفت که پس من وقایع و گذارشات را من البدایه الی التهایه بنویسم و بخاقان چین بدهند، ایشان گفتند که ما نمیتوانیم نوشته شما را بخاقان بدهیم، ایلچی گفت بعد از آنکه نگذاشتید خود خاقان را ببینم و عرضم بنظر ایشان برسد چاره من جز آن نیست که رجوع نمایم و حالا بر اجمت آماده هستم. معلوم بود که مندرینان از این گذارش متأسف بودند اما میگفتند که چاره بجز سجده کردن نیست. آخراً هر گفتند که گذارش شما را بخاقان عرض نمائیم اما تا جواب نیامده شما در رودخانه قدری باین تر که ترهنگاه خوبست

برگردید تا حکم مجدد بیاید، حسب الأشارة آنها قدری عقب رفتیم. یکی از یونانیان قدیم گفته که شیطان تشنه‌ای را تا بلب درجوف آب صاف و خنک گذاشته بود، هر وقت آن تشنه میخواست از آن آب بخورد هرچه دهن را پائین مینمود آب فرود می آمد حال کار ما مناسب گفته آن یونانی است، بیای تخت پیکین بیست فرسخ مانده و کوه های کبود تارستان که آنطرف پای تخت است نمایان بود باز بعید نیست که دو روز دیگر عنان کشتی را رو بیاین بگردانیم و هر چه بخواهیم بیای تخت نزدیک بشویم پس ترمان بکشند...

پس از محرومیت از رسیدن بحضور خاقان و برگشتن بهند مؤلف کتاب چین چنین مینویسد:

«در سیم ماه محرم الحرام ۱۲۳۲ هجری رسیدیم بشهر (ننق چنگ فو) چون امروز روز مولود خاقان چین بود کوانک خواهش کرده بود که کسی از ما بشهر نروند و ایلچی هم خواهش کرد که از برای حرمت این سربازان و کشیکچی خود شلیک کنند، کوانک قبول نکرد و گفت که قاعده اهل چین چنین است. در اینجا دو نفر زن دیدم که سوار عراده بودند زنان کل ولایت که برخساره خودشان گلگونه میزنند سرخ و سفید مینمایند اما در چین بس که غازه استعمال میکنند تمامی چهره را مثل قرنفل سرخ مینمایند، عادت زنان مشخصین چین این است مگر آنها که فقر و فاقه دارند، کداهای اینجا قاعده غریبه دارند، در یک دست سبدمو در دست دیگر زنگی میکیرند بدکانی که رسیدند زنگ میزنند تا چیزی در میان سبد گذارند، میدان مشق سواران را دیدم که دوست قدم طول داشت و در هر پنجاه قدم نشانی بزرگی آدم از کاغذ ساخته و گذاشته بودند، سواران جنگ بازان و جوانان اسب تازان میتاختند و بهر یکی از آن نشانها از پانزده تا بیست قدم تیر می انداختند و تیری ندیدم که از ایشان منحرف شود و نخورد، بعد دانستیم هر کس از این جوانان بالنسبه از همگنان فایق در آمد منصب اول و دوم و سیم فراخور حال باو میدهند، هدفی که در میان نشانها نصب کرده بود مانده بود و تیری بهدفع نخورده بود.»